

سیاحت در ساحت توسعه ایرانی

جریان شناسی فکری توسعه در ایران پس از انقلاب اسلامی

سینا کلهر

نسبت میان دین و سایر حوزه‌های اجتماعی و نقش دین در هدایت و جهت‌دهی به آن‌ها، یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث جامعه‌ی ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی بوده است. نسبت میان دین و سیاست، دین و اقتصاد، دین و اجتماع و به‌طور کلی حضور خداقلمی یا خداکتری دین در اجتماع محور اصلی مناقشات فکری سه دهه‌ی اخیر را تشکیل داده است. نسبت دین به خصوص اسلام شیعی با توسعه در همین بستر طرح و دیدگاه‌های مختلفی در باره‌ی آن ارائه شده است. سینا کلهر، عضو مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در متن حاضر سعی کرده است شرحی موجز از دیدگاه‌های موجود در باب نسبت دین و توسعه ارائه دهد؛ از دیدگاه‌هایی که به کلی مخالف توسعه‌اند و آن را اسباب امحاء دین می‌دانند تا دیدگاه‌هایی که توسعه را امری هماهنگ با دین می‌دانند. جریانات فکری دیگری نیز البته به این مجموعه اضافه می‌شوند از آن‌هایی که معتقد به بازتعریف توسعه در فرهنگ بومی ما هستند تا آن‌هایی که علی‌رغم نقد مبنایی توسعه، آن را ضروری می‌دانند.

پیش
بر

پژوهش‌های فلسفی و مطالعات

برنامه‌های علوم اسلامی

نحوه‌ی مواجهه‌ی جریان‌های فکری مختلف با توسعه، فرایندهای مرتبط با آن و نسبت آن با انقلاب اسلامی موضوع این مقاله است. برای شناخت رویکردهای هر یک از جریان‌ها به مقوله‌ی توسعه، از روش جریان‌شناسی فکری استفاده شده است. جریان‌شناسی فکری بیش از آن‌که تحقیق اولیه باشد، تحقیقی ثانویه در ارتباط با تحقیقات انجام شده در حوزه‌ی معینی است. به‌طور کلی دو نوع جریان‌شناسی وجود دارد:

۱. جریان‌شناسی توصیفی ۲. جریان‌شناسی انتقادی.

در این تحقیق با استفاده از منطق استقراء ابتدا مهم‌ترین منابع تولید شده در خصوص توسعه، چالش‌ها و موانع آن در ایران و نسبت آن با اسلام شناسایی شده و سپس با کمک گرفتن از استعاره‌ی میدان‌های مبارزه، نظریه‌های رقیب شناسایی و مورد بررسی قرار گرفته است. آنچه در این مرحله صورت گرفته است، تعیین محورهای استدلال و محتوای ادله‌ای است که جریان‌های فکری مختلف در این عرصه برای اثبات صحت نظریه‌ی خود ارائه کرده‌اند. از همین‌رو تحقیق حاضر صرفاً جریان‌شناسی توصیفی است و نقادی جریان‌های مختلف مورد نظر نیست. با این حال جریان‌های فکری رقیب معمولاً با نقد یکدیگر به اثبات نظر خویش اقدام می‌کنند و از همین‌رو هر جریان‌شناسی توصیفی به ناچار محملی برای نقد می‌باشد؛ اما این نقد از دیدگاه جریان‌های رقیب است و نه پژوهش‌گر.

محورهای مورد مناقشه

جریان‌های فکری پیرامون توسعه، امکان یا عدم امکان آن در جامعه‌ی دینی و نسبت اسلام با آن پس از انقلاب اسلامی حول دو محور عمده مورد مناقشه شکل گرفته است:

- ناسازگاری آموزه‌های اسلام با توسعه

- تعارض گفتمان توسعه با فلسفه‌ی دین

محور اول یعنی ناسازگاری آموزه‌های اسلام با توسعه‌ی جامعه، مورد مناقشه دو جریان فکری است. جریان اول بر این باور است که برخی تفسیرها از پاره‌ای از آموزه‌های دینی در اسلام باعث ناسازگاری اسلام با توسعه می‌شود. به‌عبارت دیگر آنچه مانع توسعه محسوب می‌شود، نه آموزه‌های دینی، بلکه تفسیری است که از آن آموزه‌ها ارائه شده و این تفسیرها امکان پرداختن به توسعه و رشد و آبادانی دنیا را منتفی می‌سازد.

جریان دوم نه تنها وجود آموزه‌های دینی مخالف با توسعه در اسلام را رد می‌کند، بلکه معتقد است بیش‌تر آموزه‌های دین اسلام بر ضرورت رشد و

توسعه‌ی دنیا دلالت دارند. از همین‌رو آن‌چه مساله است، نه آموزه‌های اسلام یا تفسیر آن‌ها، بلکه تعریف و تفسیری است که از توسعه ارائه می‌شود. آنچه دارای نقص است، تعریفی است که با مبنا قرار دادن توسعه‌ی غربی، خواهان بازتفسیر آموزه‌های دینی است؛ در حالی که توسعه‌ی غربی به دلیل یک بعدی بودن دارای نقص بوده و آموزه‌های اسلام در خصوص رشد و آبادانی دنیا باعث تکمیل توسعه در دو جنبه‌ی مادی و معنوی می‌شود.

از آنجایی که دغدغه‌ی اصلی جریان اول بازتفسیر برخی آموزه‌های دینی است که با توسعه ناسازگار است و مراد و مقصود از توسعه در این جریان نیز فرایندی است که در مغرب‌زمین طی شده است، در این مقاله جریان اول با عنوان طرفداران توسعه‌ی غربی و جریان دوم که معتقد به کاستی توسعه‌ی غربی و کامل بودن توسعه براساس آموزه‌های اسلامی است، هواداران توسعه‌ی اسلامی نام‌گذاری شده است.

این دو شاخه اگرچه پاسخ مثبتی به سازگاری اسلام با توسعه می‌دهند، اما در خصوص نحوه و چگونگی این سازگاری اختلاف نظر دارند. در حالی که گروهی قائل به نقش مثبت برخی تفسیرهای سازگار با دنیای دین در فراهم ساختن زمینه‌های توسعه در جامعه هستند و به نوعی می‌خواهند دین را در خدمت توسعه قرار دهند، گروه دیگر با تفکیک توسعه‌ی مادی و معنوی، توسعه به معنای کامل را جز از طریق نظام دینی و با استمداد از آموزه‌های آن، ممکن نمی‌دانند. به این ترتیب توسعه در خدمت تحقق ارزش‌ها و اهداف دینی قرار می‌گیرد. مناقشه‌ی اصلی این دو جریان بر سر این موضوع است که تا چه حد دین اسلام با توسعه به معنای خاص و با آبادانی دنیا در معنای عام سازگار و همخوان است و چگونه آموزه‌های اسلامی توجه به دنیا، رشد و توسعه‌ی آن را تشویق می‌کند یا مانع آن می‌شود.

با این حال در خصوص سازگاری اسلام با توسعه، جریان فکری دیگری نیز وجود دارد که پیش از آن‌که به نسبت میان آموزه‌های اسلام و توسعه بپردازد، تعارض میان پیش‌فرض‌های گفتمان توسعه با فلسفه‌ی دین را مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهد. دغدغه‌ی اصلی این جریان، شکافی است پرنشاندنی میان دین با پیش‌فرض‌ها و اصول معین و گفتمان توسعه.

این جریان امکان هر نوع سازش میان این دو تفکر را رد می‌کند و بر این باور است که پذیرش هرکدام به معنای نفی دیگری خواهد بود. این جریان اگرچه در اندیشه‌ی ناسازگاری اسلام و توسعه متحد است، اما در ارائه‌ی راه‌حل برای اداره‌ی جامعه دچار شکاف و انشقاق می‌شود. در حالی که یک طیف جریان به گریزناپذیری توسعه باور دارد و آن را از روی ناچاری و ضرورت می‌پذیرد، طیف دیگر بر انکار و رد کامل توسعه تاکید کرده و راه‌حل محلی - مقطعی را به‌عنوان گریزگاه توسعه مطرح می‌سازد. از همین‌رو اگرچه این جریان تحت عنوان مخالفان سازگاری اسلام با توسعه نام‌گذاری شده است، اما به دو جناح جزئی موافقان گریزناپذیری توسعه و مخالفان گفتمان توسعه تقسیم شده است.

جریان اول: موافقان سازگاری دین با توسعه

۱-۱. مدافعان الگوی توسعه‌ی غربی (توسعه‌ی خطی)

۱-۲. مدافعان الگوی توسعه‌ی بومی (توسعه‌ی غیر خطی)

جریان دوم: مخالفان سازگاری دین با توسعه

۱-۲. مدافعان گریزناپذیری توسعه

۲-۲. مخالفان گفتمان توسعه

همه‌ی این جریان‌ها بر عقب‌ماندگی ایران تا زمان انقلاب اسلامی اتفاق نظر دارند؛ اما هر یک از آن‌ها بر مبنای اصول و پیش‌فرض‌های خاص خود، دیدگاه‌ها و مواضع‌شان را در قبال نقش دین در فرایند توسعه در جامعه‌ی ایران دارند. این جریان‌ها در پاسخ به این پرسش‌های بنیادی ایجاد شده‌اند: ۱. علل عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایران چیست؟ و نقش دین در این میان چه بوده است؟ ۲. راه و روشی که برای پیشرفت و توسعه باید برگزیده شود چه ویژگی دارد؟ ۳. چگونه می‌توان با استفاده از این راه‌ها جامعه را از وضعیت عقب‌ماندگی رهایی بخشید؟ نقش دین در این میان چیست؟ گزاره‌های اصلی آن‌ها و محورهای عمده‌ی استدلال‌شان در پاسخ به این پرسش‌ها و در خصوص جایگاه دین در جامعه و نقش آن در فرایند تغییر و تحولات اجتماعی، در این بخش احصاء شده است. بررسی مقایسه‌ای آراء و نظرات این گروه‌ها، امکان شناخت صحیح و روشن‌مد نظر آن‌ها را مقدور می‌سازد. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است، نگرش این جریان‌ها به توسعه است. در واقع پاسخی است که آن‌ها به سؤال دوم داده‌اند:

جریان اول

۱. موافقان سازگاری دین با توسعه

۱-۱- مدافعان الگوی توسعه‌ی غربی (توسعه‌ی خطی)

دغدغه‌ی اصلی این گروه عقب‌ماندگی جامعه و راه‌ها و امکان پیش‌رو برای رشد و پیشرفت جامعه است. به همین خاطر آن‌ها از زاویه‌ی راه‌های برون‌رفت از عقب‌ماندگی و امکان‌های رشد و پیشرفت به رابطه‌ی دین و توسعه و نقش باورهای دینی در فرایند توسعه توجه می‌کنند. بنابراین آنچه حائز اهمیت است، ترسیم مطلوب مورد نظر از جامعه و معین کردن روش‌های دستیابی به آن مطلوب است. ترسیم جامعه مطلوب

جامعه‌ی مورد نظر این گروه جامعه‌ای است که دارای ویژگی‌هایی است از قبیل: نگرش علمی به دنیا، دارای نظم‌پذیری جمع، معتقد به تدبیر عقلایی امور معیشت و برابری انسان‌ها، محترم شمردن علم و عالمان طبیعت، طمع و تکاثر در بهره‌جویی از طبیعت، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون، تقدس‌زدایی از فکر و محرم دانستن همه‌کس در کشف رازها، دارای روحیه‌ی مال‌اندوزی و علاقه‌مند به مصرف‌گرایی. در واقع جامعه‌ی مطلوب این گروه الگوی برگرفته از جوامع پیشرفته‌ی مغرب‌زمین است؛ به همین خاطر در نظر آن‌ها طی طریق توسعه و پیشرفت لاجرم به همان مقصدی خواهد رسید که جوامع غربی دست یافته‌اند. از همین روی اگر

همان ویژگی‌هایی که در این جوامع یافت می‌شود، در جامعه‌ی ایران نیز پیدا شود، آرمان مورد نظر محقق شده است. تحقق این هدف از طریق تغییراتی است که حوزه‌های مختلف باید صورت پذیرد. مهم‌ترین تغییرات مورد نظر آن‌ها عبارت است از:

۱- تغییر در نوع نگاه به انسان

آن‌ها باور دارند نگاهی که به انسان بعد از رنسانس در غرب پیدا شد و نقش و جایگاهی که برای انسان در جامعه در نظر گرفته شد، عامل اساسی در رشد و پیشرفت جوامع غربی بوده است. «در اکثر منابع غربی، انسان مدرن با انسان سنتی مقایسه شده و ویژگی‌های هر یک شمرده می‌شود و توسعه را عبارت از آن می‌دانند که انسان با ویژگی‌های سنتی‌اش تبدیل به انسانی مدرن شود. به‌عنوان مثال انسان توسعه‌یافته را انسانی می‌دانند که قدرت تبیین علمی پدیده‌ها و توان پیش‌بینی آن‌ها را داشته باشد.»

۲- اصلاح و حذف سنت‌ها و جای‌گزینی ارزش‌های مدرن

علت عقب‌ماندگی و عامل رشد و توسعه، در حاکمیت ارزش‌ها و سنت‌هایی نهفته است که به‌عنوان مشوق، محرک و یا مانع در برابر توسعه عمل می‌کنند. «ویژگی اصلی جامعه‌ی مدرن، حاکم شدن عقلانیت است و مشکل جامعه‌ی سنتی مثل جامعه‌ی ما فقدان عقلانیت است» در چنین نگرشی سنت‌ها یا باید کنار گذاشته شوند و یا این که به‌گونه‌ای تفسیر شوند که در خدمت ایجاد جامعه‌ی مدرن باشند.

۳- پایبندی به اصول ثابت توسعه

راه تحقق توسعه و دستیابی به آن، به دلخواه افراد تعیین نمی‌شود؛ بلکه از اصول و معیارهای غیر شخصی و عینی تبعیت می‌کند؛ بنابراین توسعه‌یافتگی اصول ثابتی دارد که نخبگان و یا عموم مردم علاقه‌مند به آن، نمی‌توانند با آن سلیقه‌ای برخورد کنند. توسعه جریانی است که علی‌رغم تفاوت‌های کشورهای مختلف، دارای اصول واحدی بوده و در همه‌ی نقاط دنیا قابل اجراست. به نوعی می‌توان آن‌ها را اصالت ذاتی دانست. به این معنا که معتقدند تعریف توسعه یک تعریف ذاتی و واقعی است و امکان تغییر و بازتفسیر آن وجود ندارد.

۱-۲. مدافعان الگوی توسعه‌ی بومی (توسعه‌ی غیر خطی)

جریان دیگری که موافق سازگاری میان اسلام و توسعه است، اما برخلاف جریان طرفدار توسعه غربی قائل به الگوی توسعه‌ی بومی و غیرخطی است. مسأله و چالش میان اسلام و توسعه را ناشی از تعریفی می‌داند که از توسعه ارائه شده است. آن‌ها توسعه مورد نظر خود را امری مثبت و در نتیجه برای جامعه لازم و ضروری می‌دانند و معتقدند که:

۱- توسعه امری مثبت است؛ یعنی منفی نیست و مطلوب است،

۲- امری ممکن است،

۳- مخالف نگاه به گذشته و حفظ وضع موجود است،

مسأله و چالش میان توسعه و دین از آن روی ایجاد می‌شود که تعریف ارائه شده از توسعه ناقص است و به همه‌ی ابعاد و جنبه‌های توسعه توجه ندارد.

با چنین نگرشی است که بازتعریف توسعه و تلاش برای سازگاری

دو نگاه

از آن‌جایی که در گفتمان

توسعه نه تنها ایجاد

بهشت زمینی ممکن است،

بلکه همچون تجدد امکان

آن نیز در سازوکارهای

این دنیایی است. در نتیجه

جهان، نظام محدود و

خودکفایی است که خود

را بر پایه‌ی تنظیماتی

درونی اداره می‌کند

آن با مبانی دین معنا پیدا می‌کند. بازتعریف توسعه به شیوه‌های گوناگونی انجام می‌شود و وجه مشترک همه آن‌ها تغییر حدود و دامنه‌ی تعریف توسعه به گونه‌ای است که کمترین چالش را با آموزه‌های دینی داشته باشد. سه شیوه‌ی رایج برای بازتعریف توسعه در این جریان فکری وجود دارد:

۱- توسعه به‌عنوان صفت اعمال انسانی

در این شیوه ابتدا میان توسعه‌یافتگی و مظاهر و لوازم مدرن تفکیک صورت می‌گیرد و توسعه‌یافتگی به صفتی از صفات و اعمال انسان نسبت داده می‌شود. در نتیجه کاوش در میزان توسعه‌یافتگی اعمال انسان، شاخصی برای تعیین میزان توسعه‌یافتگی می‌شود. بنابراین «یک تجمع مدنی زمانی پیشرفته است که اعمالش پیشرفته باشد» میزان توسعه‌یافتگی اعمال انسانی نیز با استفاده از چهار ضابطه و شاخص «داشتن تصویر درست از وضعیت، دارا بودن چارچوب هدف‌دار برای اعمال، داشتن نقشه‌ی عملی و بسیج امکانات» سنجیده می‌شود.

با تعریف توسعه به‌عنوان صفت اعمال انسانی زمینه‌ی سازگاری توسعه با اسلام فراهم می‌شود. به این صورت که مشکل توسعه جهت زمینی و مادی آن است؛ اما اگر در شاخص دارا بودن چارچوب هدف‌دار برای اعمال، اصول‌گرایی دخیل باشد و اهداف توسعه را دین تعیین کند، مساله زمینی بودن و مادی بودن توسعه حل می‌شود و به این ترتیب جهت حرکت توسعه با جهت حرکت آن در جوامع غربی و اندیشه‌ی مدرنیته تفاوت پیدا می‌کند.

۲- توسعه به معنای مشارکت

گروهی دیگر از هواداران الگوی توسعه بومی، با در نظر گرفتن توسعه به معنای مشارکت، دو نوع مشارکت را به استناد آیه‌ی «تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان»، از هم تفکیک کرده و جهت مشارکت را از اصل آن مهم‌تر می‌دانند. با مهم تلقی شدن جهت مشارکت، عملاً امکان سازگاری توسعه که به معنای مشارکت است با اصول دین فراهم می‌آید؛ چرا که مشارکتی که جهت آن به سمت بر و تقوی باشد، عقلاً و شرعاً مطلوب است.

۳- توسعه به معنای تغییر و تحول

راه دیگر بازتعریف توسعه، نگاه روشنی به توسعه و ارائه‌ی معنای متفاوت در باب جوهره و سرشت توسعه است. «جوهره و سرشت درونی توسعه، تغییر و حرکت است... توسعه... فرایندی است که در جهت نیل به تغییرات اجتماعی... لذا اگر با این منظر به مفهوم توسعه نگاه کنیم، می‌توانیم توسعه را دقیقاً وضعیتی تلقی کنیم که در آن جامعه‌ی مطلوب، هدف و غایت امر بوده و روند دستیابی به جامعه‌ی مطلوب.. هدف تغییر می‌باشد که در مفهوم توسعه نهفته است»

در نتیجه‌ی تعریف توسعه الزاماً از منظر تلقی غرب صورت نمی‌گیرد و می‌توان از منظر دیگری نیز به تعریف آن دست یازید. بازتعریف توسعه امکان‌گزینه‌ی میان توسعه‌ی خوب و رد توسعه‌ی بد را فراهم می‌سازد. بنیان نظری بومی‌سازی الگوی توسعه مبتنی بر این فرض است که توسعه از طریق بازتعریف دارای اصول و ارزش‌ها و اجزای خوب و بد است که در این میان می‌توان با گزینه‌ی اصول و

ارزش‌های خوب و رد اجزای نامناسب، الگوی مناسبی برای کشور طراحی کرد. این گروه در دفاع از توسعه‌ی بومی ناچار بوده است که همواره در دو جبهه بجننگد؛ از یک سو با طرفداران توسعه‌ی خطی و الگوهای توسعه‌ی غربی و از سوی دیگر با مخالفان گفتمان توسعه. تمام تلاش‌های نظری صورت گرفته برای حکم و اصلاح مفاهیم توسعه در همین راستا معنا می‌یابد. بازتعریف توسعه استراتژی است که به آن‌ها امکان مقابله در این دو جبهه را می‌دهد. برخلاف موافقان الگوی توسعه‌ی خطی، و مخالفان گفتمان توسعه این گروه معتقدند که توسعه همچون سایر مفاهیم غربی اصالت ذاتی نداشته و یک تعریف مشخص و معین ندارد. به عبارت دیگر آن‌ها معتقدند از آن‌جایی که توسعه تعریف واحدی ندارد، می‌توان با بازتعریف توسعه و تغییر اهداف و جهت‌گیری‌های آن، انطباق قابل قبولی میان این مفهوم و مفاهیم اسلامی پدید آورد. «این سخن هم که مفهوم توسعه مفهوم غلطی است چون در غرب تولید شده و در جایی با لوازمی به کار گرفته شده است و مفاهیم آن را هم به ما توصیه کرده‌اند، سخن صحیحی نیست.»

مخالفان سازگاری دین و توسعه

۱-۲. مخالفان گفتمان توسعه

توسعه فانونسی سوسو زن و در حال خاموشی است

برخلاف کسانی که معتقدند با بازتعریف مفهوم توسعه و انطباق آن با شرایط تاریخی و فرهنگی کشور، الگوی نظری توسعه مطلوب نظام جمهوری اسلامی را می‌توان ایجاد کرد، مخالفان توسعه آن را گفتمانی می‌دانند که به لحاظ نظری و عملی امکان پیاده شدن آن در جامعه‌ی دینی وجود ندارد. برجسته‌ترین چهره‌ی این جریان فکری حسین کجویان هستند. مهم‌ترین دلایل ناسازگاری گفتمان توسعه با اسلام عبارت است از:

۱- ریشه‌های تاریخی و فلسفه‌ی تاریخ گفتمان توسعه

پیش‌فرض‌های توسعه در مورد انسان، جهان، غایات و مقاصد و قابلیت‌ها و توانایی‌های انسان، با پیش‌فرض‌های دینی درباره‌ی انسان سازگار نیست. علت آن نیز به فلسفه‌ی تاریخی برمی‌گردد که گفتمان توسعه فرزند خلف آن است. فلسفه‌ی تاریخ در مغرب‌زمین دارای ماهیت سکولاریستی بوده و سعی در نفی و حذف متافیزیک داشته است. بنابراین جهان از منظر چنین فلسفه‌ای دایره‌ی بسته‌ای است که محدود به دنیای مادی و طبیعی است و همه‌ی تحولات و تغییرات صورت گرفته در این جهان خودبنیاد بوده و براساس مکانیزم درون ذاتی خویش و بدون استناد به عاملی خارج از این جهان، در حال حرکت است.

انسان، سوژه‌ای است خودمحور که نفسانیت‌اش هسته‌ی اصلی حیات او را شکل داده و در طول تاریخ پیدایش هستی، جهت‌ده و برساننده اصلی جهان بوده است. از منظر چنین فلسفه‌ی تاریخی عمل انسان بنیاد همه‌ی تحولات تاریخی بوده و آغاز و انجام آن را شکل می‌دهد.

مفهوم توسعه از نگاه مخالفان توسعه، از دل چنین فلسفه‌ی تاریخی بیرون آمده و بسط پیدا کرده است. از همین روی همان‌طور که در

دو نگاه

مخالفان گفتمان توسعه به ناسازگاری ذاتی میان دین و توسعه اعتقاد دارند و از همین روی در جامعه‌ی دینی هیچ جایگاهی را برای توسعه و برنامه‌های توسعه‌ای نمی‌بینند. به نظر آن‌ها هر نوع توجهی به توسعه در جامعه در نهایت باعث تضعیف و امحاء دین خواهد شد

این فلسفه‌ی تاریخ انسان پیش‌برنده تاریخ و تعیین‌کننده‌ی مقصد نهایی آن است و عمل انسان براساس مکانیزم‌های درونی خودش در حرکت تاریخ مؤثر است، توسعه و برنامه‌های معطوف به آن نیز از چنین فلسفه‌ای پیروی می‌کنند.

۲ پیوند گفتمان توسعه با سکولاریسم

پیوند گفتمان توسعه با سکولاریسم و خانه‌نشین کردن دین، تردیدی برای مخالفت گفتمان توسعه با اسلام برای آن‌ها باقی نمی‌گذارد؛ زیرا جهان گفتمانی توسعه همچون جهان تجدد محدود به حدود یا قلمرو سکولار است. و براساس آن، آنچه خارج از حدود حس و پدیدار است یا انکار گردیده یا به ورطه‌ی فراموشی و غفلت سپرده می‌شود؛ و جهانی است متوهم یا این‌که به واسطه‌ی بی‌انجامی، اهتمام بدان شایسته‌ی هیچ صرف وقتی نیست. «در نتیجه با ورود به گفتمان توسعه، انسان جهانی پیدا می‌کند که مرزهای آن علی‌رغم

گسترده‌ی بی‌انتهایی به فراتر از زندگی این جهانی و آنچه

در تجربه‌های همگانی قابل حس و دریافت است، کشانده

نمی‌شود. در آن نه رمز و رازی وجود دارد نه این‌که آنچه

انسان را به بیرون محسوسات و مشهوداتش هدایت کند،

یافت می‌شود. با تولد انسان آغاز می‌گردد و با مرگ او

پایان می‌یابد، بدون آن‌که قصه میان این دو آغاز و انجام

ناتمام یا ناقص به نظر آید و معنایی فراتر از این برای

آن جستجو شود.»

در گفتمان توسعه، دغدغه‌ی زندگی این جهانی تنها

دغدغه‌ی واقعی انسان است. «و هر دغدغه‌ی دیگری

را بی‌معنای کند؛ زیرا در انسان نیرو یا میلی غیر از

آن‌چه به این زندگی ربط می‌یابد، مفروض نمی‌گیرد.

انسان متعلق به این گفتمان جز دغدغه‌های بی‌واسطه‌ی

درگیر با نیازهای فوری و مشکلات آنی یا درکل آن‌چه به

تمشیت زندگی این جهانی وی مربوط می‌شود، اشتغال

خاطری ندارد. او تنها به بهبود این زندگی می‌اندیشد و

مسائل و مشکلات وی نیز از شرایطی برمی‌خیزد که

تحقق این مهم را دشوار ساخته است. البته انسان گفتمان

توسعه خالی از فضایل و اخلاقیات نیست، اما فضایل

و اخلاقیات او از قسم اخلاق کار و فضیلت کارآفرینی

است که سمت و سویی به غیر از این جهان ندارد. برای

او اخلاق و فضیلتی که به کار ساخت این جهان نیاید،

یا نیست و یا معنایی ندارد»

۳ اصالت علم تجربی

از آن‌جایی که در گفتمان توسعه نه تنها ایجاد بهشت زمینی

ممکن است، بلکه همچون تجدد امکان آن نیز در سازوکارهای

این دنیایی است. در نتیجه جهان، نظام محدود و خودکفایی

است که خود را بر پایه‌ی تنظیماتی درونی اداره می‌کند.

بنابراین اگر بتوان سازوکارهای درونی این جهان محدود

و خودکفا را پیدا کرد و به قوانین آن تسلط یافت، در آن

صورت هر آن‌چه انسان به دنبال آن باشد در این جهان

ممکن است. توسعه نیز از این قاعده مستثنی نیست. پس «برای

تحقق اهداف توسعه تنها نیروهایی که بدان نیاز داریم، نیروهای این

–دنیایی‌اند که مطابق قوانین خودبینانانه‌ی عمل می‌کنند. بنابراین

کار تحقق بهشت زمینی کاری یکسره انسانی است که بدون نیاز به

نیروهای غیر این –دنیایی و تنها از طریق تفسیر و تصرف پدیده‌های

طبیعی بر پایه‌ی قوانین آن‌ها انجام می‌گیرد. برای انجام این مهم تنها

چیزی که بدان نیازمندیم، عقل، علم و فن آوری است که همگی

انسانی و در حوزه‌ی امکانات و قابلیت‌های انسان می‌باشد. اندیشه‌ای

غیر از این خواه از طریق تشکیک در توانایی انسان در انجام این

کار، یا طرح نیاز به طرق و وسایلی غیر از عقل و علم و فن آوری،

در تضاد با گفتمان توسعه، بلکه مبین توسعه‌نیافتگی یا به بیان کانت

عدم بلوغ و صبوات تلقی می‌شود.»

انسان در مقابل خدا

این جریان با تفکیک میان سه مفهوم انسان

عامل توسعه، انسان موضوع توسعه و انسان

هدف توسعه، بر این باورند که در انسان

عامل توسعه، مساله این است که فرایند توسعه را

چه نوع انسانی ایجاد می‌کند؟ در انسان موضوع توسعه،

انسان بستر یک فرایند محسوب می‌شود. به این معنی که

گویی تحت تاثیر سازوکارهایی، این انسان صورت خاص

و گونه‌های مختلف پیدا می‌کند. در انسان به‌عنوان هدف

توسعه، سوال این است که حاصل توسعه چیست؟ اگر قرار

باشد که در آخر موجودی ساخته شود، از منظر حاصل و

نتیجه این فرایند، این موجود چه چیزی خواهد بود؟ صورت

مطلوب و غایی و نهایی او در این فرایند چه چیزی خواهد بود؟

به نظر آن‌ها در فلسفه‌ی تاریخ ادیان الهی «آن‌چه را برای انسان

و نقش عامل انسانی در تاریخ و ساختن آن قائل هستند، عمل به

تکلیف و وظایفی است که خداوند به آن فرمان داده است. هر گونه

عملی خارج از چارچوب تکالیف الهی انسان، به منزله‌ی خروج از

صراط مستقیم است که خداوند برای انسان در نظر گرفته است.»

از همین روی آن‌ها مخالف تفسیر برخی آیات و روایات اسلامی

به گونه‌ای هستند که بتوان از این طریق مفهوم توسعه را توجیه کرد.

در حالی که در تفکر دینی هدف اعمال انسانی عمل به تکلیف الهی

است. در تفکر توسعه هدف آبادانی توسعه است و این تعارض

بنیادی میان اسلام و توسعه است.

۶ هدف انسان در جهان

به نظر مخالفان توسعه آن‌چه انسان در جهان بایستی انجام

دهد، فراهم ساختن شرایط و زمینه‌های لازم برای شکوفایی

استعدادهای خویش جهت دستیابی به کمال اخلاقی است.

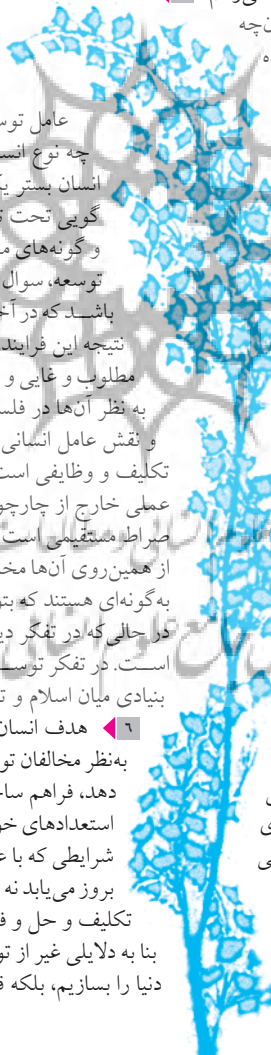
شرایطی که با عمل به تکالیف شارع مقدس زمینه‌ی ظهور و

بروز می‌یابد نه با برنامه‌ریزی توسعه‌ای. بنابراین «ما مکلف به

تکلیف و حل و فصل مسائل این جهانی خویش هستیم. یعنی

بنا به دلایلی غیر از توسعه‌ی این دنیا، به دنیا آمده‌ایم و قرار نیست

دنیا را بسازیم، بلکه قرار شده است خودمان را بسازیم. به اقتضاء



حاصل نشده است. چرا که بعضاً حتی مردم همان نبی را می‌کشند.» علاوه بر این میان مباحث نظری و الزامات عملی از نظر مخالفان توسعه، تمایز وجود دارد. «یکی از معضلات جهان جدید این است که با ابزار شیطنانی می‌خواهیم توسعه دینی برقرار کنیم. ما دو مقام داریم: مقام اول شکل‌تئوریک یک بحث است؛ مقام دیگر در مورد عمل است که الان چه کنیم؟ ... زمانی که به لحاظ تئوریک یک هدف‌گذاری شد و معلوم شد که به کجا می‌خواهیم برویم، به اقتضانات محدود تاریخی هم باید جواب بدهیم.»

مخالفان گفتمان توسعه به ناسازگاری ذاتی میان دین و توسعه اعتقاد دارند و از همین روی در جامعه‌ی دینی هیچ جایگاهی را برای توسعه و برنامه‌های توسعه‌ای نمی‌بینند. به نظر آن‌ها هر نوع توجهی به توسعه در جامعه در نهایت باعث تضعیف و امحاء دین خواهد شد. همان‌طور که گفته شد پاسخ آن‌ها به سوال وظیفه‌ی دولت در جامعه این است که به جای نوشتن سند چشم‌انداز و برنامه‌های توسعه دولت باید به حل مشکلات و رفع معضلات جامعه بپردازد. اما جریان دیگر راه‌حل را توسل به توسعه می‌دانند از آن روی که چاره‌ای جز توجه به آن نیست.

ب- ۲) مدافعان گریز ناپذیری توسعه توسعه راهی است که به ناچار باید طی شود این جریان ضمن پذیرش این نکته که توسعه جریانی غربی است و هدف آن غربی‌سازی و یا متجدد ساختن سایر جوامع بشری است، توسعه را امری گریز ناپذیر می‌داند. این جریان به ناسازگاری میان دین و توسعه باور دارد؛ اما راه گریزی از توسعه نمی‌بیند. رضا داوری اردکانی را می‌توان مهم‌ترین نماینده و شاخص اصلی این جریان فکری دانست.

الف) تقسیم دوگانه‌ی تاریخ

داوری می‌کوشد نشان دهد که تاریخ به دو بخش تقسیم می‌شود. ۱. دنیای متجدد و ۲. دنیای درگیر شونده با سودای تجدد. او تمام کشورهای توسعه‌نیافته و از جمله ایران را جزء گروه دوم می‌داند و معتقد است «صدر تاریخ تجدد یا تجدد زدگی ما ذیل تاریخ غرب بوده است. یعنی ما وقتی قدم در راه تجدد گذاشتیم که غرب به پایان راه خود رسیده بود.» در نتیجه کشورهای درگیر با سودای تجدد، کشورهای هستند که نه متجدد هستند و نه غیر متجدد. آن‌ها در عالمی و فضایی گرفتار شده‌اند که نه این‌اند و نه آن و «مردمی که به دو عالم تاریخی و به دو تاریخ تعلق دارند (یعنی میان دو عالم سرگردانند) معمولاً نمی‌توانند به نقادی بپردازند» عدم توان نقادی و نقد نکردن توسعه مبنایی است که داوری با استفاده از آن گریز ناپذیری توسعه را تبیین می‌کند.

الف) توسعه تنها امکان پیش رو داوری معتقد است که به غیر از توسعه امکانی برای پیشرفت و حرکت بشر در حال حاضر وجود ندارد. «تاریخ افق امکان‌هاست و مردمان از میان امکان‌ها آن‌ها را که مناسب یا مناسب‌تر است به تفریق بر می‌گزینند؛ ولی گاهی افق چندان تنگ و کوتاه می‌شود که چشم هیچ جا را نمی‌بیند و هیچ امکانی پیدا نیست. در این وضع

تکلیفی که نسبت به خود داریم، عالم را هم می‌سازیم. ولی ساختن عالم و پیچیده‌تر کردن آن اولاً و بالذات هدف ما نیست. ولی اگر تکلیف ما در مورد خودسازی اقتضاء کرد که نهادهای جدید بسازیم و ... به این اقتضاء آن کارها را هم انجام می‌دهیم ... [بنابراین] باید مفهوم توسعه را دور انداخته و مفاهیمی را پیدا کرد که متناسب با نگاه دینی باشد.» بنابراین «از منظر دینی امکان ندارد برای توسعه دینی برنامه‌ریزی کرد. دو نوع خط سیر تاریخی را می‌توان در نظر گرفت خط سیرهایی که به صورت بنیادی از یکدیگر متفاوت بوده و جهت‌گیری جداگانه‌ای دارند. و این نشان‌دهنده تعارض میان اسلام و توسعه است.

۷) اخلاق در توسعه

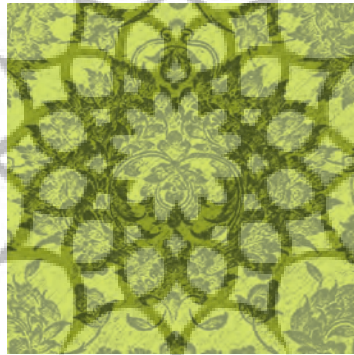
مخالفان سازگاری اسلام و توسعه معتقدند که اخلاق دینی با اخلاق مورد استناد در تفکر توسعه ماهیتاً متفاوت است. اخلاق مورد استناد در توسعه، اخلاق سکولار است و نقش عوامل غیرمادی را در کمال اخلاقی انسان نادیده می‌انگارد. «در مورد رویکرد اخلاق توسعه ... مثالی می‌زنم ... بحث پیدایش جنبش‌های دینی و مذهبی و ... تعبیری در مورد این‌ها وجود دارد که این‌ها مذاهب انسان‌ساز هستند و هم خداهای دست‌ساز. مذهب این گروه‌ها مذهب تعبدآور نیست، الان این افراد نیازی دارند و راه برآورده شدن آن را در این فرقه‌ها می‌بینند و تا چند سال دیگر فروکش خواهد کرد. در مورد اخلاق توسعه هم باید گفت که تحقیقاتی در چارچوب نظریات لرنر و روستو انجام شد که یکی از مواردش این بود که می‌گفتند: روستایی‌ها و افراد این جامعه اخلاق توسعه ندارند، چون که روستایی‌ها بعد از دریافت پول و حل و فصل مشکلاتشان با بقیه پولشان مثلاً به زیارت می‌روند. به جای این‌که آن را

مجدداً در کار اقتصادی برای ازدیاد تولید سرمایه‌گذاری کنند. پس این‌ها اخلاق توسعه ندارند. قناعت، عفاقت یا صرف پول برای زیارت که اخلاق توسعه نیست. اخلاق توسعه یعنی انجام کار برای دنیا و بالا بردن مصرف و تولید.»

اگر توسعه با اسلام ناسازگار است پس چگونه می‌توان جامعه را اداره کرد؟ راه‌حلی که به این پرسش داده می‌شود، باعث انشقاق این جریان فکری می‌شود. گروهی مخالف استفاده از مفهوم توسعه هستند و علاوه بر دلایل فوق حاکمیت بوروکرات‌ها و فنی شدن مسائل، ناکامی‌های نظری و عملی گفتمان توسعه، فراهم‌سازی زمینه‌ی استعمار از دلایل دیگر مخالفت آن‌ها با استفاده از مفهوم توسعه است. مخالفان استفاده از مفهوم توسعه بر این باورند که دولت به جای صرف منابع مالی عظیم جهت تدوین برنامه‌های توسعه که در نهایت نیز ناکارآمد و فاقد اثر خواهد بود، باید مسائل و مشکلات جامعه را یافته و در پی حل آن‌ها باشد. «می‌توان مشکل‌یاب و مشکل حل‌کن بود و این ارتباطی به توسعه ندارد. یک نبی آمده است که از نظر فلسفه‌ی تاریخی دینی بر نبی دیگر برتری دارد و کمالی در تاریخ فلسفه‌ی دینی حاصل شده است، ولی هیچ کمالی در افق تاریخ

دو نگاه

پیوند گفتمان توسعه با سکولاریسم و خانه‌نشینی کردن دین، تردیدی برای مخالفت گفتمان توسعه با اسلام برای آن‌ها باقی نمی‌گذارد؛ زیرا جهان گفتمانی توسعه همچون جهان تجدد محدود به حدود یا قلمرو سکولار است



ضرورت غالب می‌شود. اکنون توسعه و مدرنیزاسیون در افق عالم غربی یک امکان و شاید تنها امکان است و این تنها امکان هم برای عالم توسعه‌نیافته به صورت ضرورت در آمده است. توسعه در عصر ما و شرایط کنونی تنها امکانی است که به صورت ضرورت در برابر اقوام و کشورهای توسعه‌نیافته قرار گرفته است. آیا امکان - آن هم تنها امکان برای اکثریت مردم جهان کنونی - می‌تواند ضرورت باشد؟ در منطق امکان و ضرورت با هم جمع نمی‌شوند، ولی منطق تاریخ غیر از منطق‌های صوری انتزاعی است.»

با استناد به منطق متفاوت تاریخ است که داوری گریزناپذیری توسعه را توجیه می‌کند. «در تاریخ امکان و ضرورت با هم جمع می‌شوند و مگر نه این‌که توسعه که در حقیقت امکان و راهی است که بشر اختیار کرده، اکنون ضرورتی شده است که هیچ حکومتی نمی‌تواند از آن رو بگرداند؟ آری توسعه برای ما ضرورت است و چون ضرورت است لازم نیست که به آن معتقد باشیم. یعنی توسعه چیزی نیست که آن را در اختیار ما قرار داده باشند و مثلاً بتوانیم با ناز و عشوه آن را رد کنیم یا بپذیریم. توسعه یک امکان بسیار دشوار در برابر ماست که نه می‌توانیم آن را رها کنیم و نه رام ما می‌شود.»

(ب) مخالفت با ایده توسعه بومی

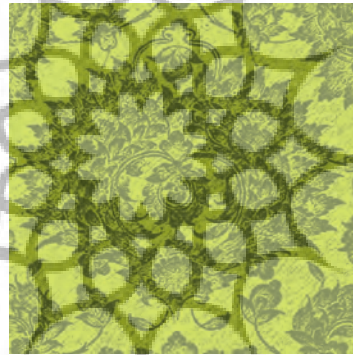
با استدلال گریزناپذیری توسعه، مفهوم بومی‌سازی توسعه نیز در این جریان فکری رنگ می‌بازد. به‌خصوص امکان گزینش‌گری در توسعه را رد می‌کنند. داوری در این باره معتقد است «من اگر با بحث تقسیم توسعه به بد و خوب و طرح گزینش خوب و رد بد مخالفت کرده‌ام نه بدین معنی است که بگویم توسعه یکسره خوب یا بد است و باید در هر صورت تسلیم آن شد. مساله این است که بدانیم ما را چه شده است که راه صعب تاریخ را با گهواره آسایش اشتباه کرده‌ایم و در

منزل آسودگی نشستیم و می‌پنداریم که هر چه را مطلوب بدانیم و بخواهیم، حاضر و آماده در اختیارمان قرار می‌گیرد و به دیگران هم درس می‌دهیم که در راه توسعه هیچ چیز مفیدتر از دست‌نهند و دامن خود را بالا بگیرند که آلوده به هیچ مفسده‌ای و زبانی نشوند.»

(ج) مخالفت با مبادی تفکر غربی و پذیرش توسعه
رضا داوری اردکانی با مخالفت با مبادی تفکر غربی شناخته شده است؛ از همین روی موافقت او با توسعه و دفاع او از توسعه تعارضی است که پذیرش آن دشوار است. چگونه ممکن است کسی که به مبادی و مبانی غرب اعتقاد ندارد و با آن مخالفت می‌کند، اصول و برنامه‌ی توسعه را می‌پذیرد؟ او در پاسخ به این پرسش معتقد است که «من هیچ وقت در هیچ نوشته‌ای با این صراحت از توسعه دفاع نکرده بودم... دفاع از توسعه را با نظری که راجع به غرب دارم منافی نمی‌دانم!» زیرا شبح غرب همه جا را فرا گرفته است و راه برون‌رفتی از آن وجود ندارد. ما نمی‌توانیم امکان دیگری را متصور شویم و از همین روی با تمام مخالفتی که با مبادی غربی داریم، از پذیرش توسعه‌گریزی و گریزی نیست. «کسی که فکر می‌کند شبح غرب همه جا را فرا گرفته است و هیچ طرح دیگری برای

آینده وجود ندارد، در مورد آینده‌ی کشور توسعه‌نیافته خود چه می‌تواند بیندیشد؟ اگر ما در برابر این مساله قرار داشتیم که توسعه را بپذیریم یا از آن صرف‌نظر کنیم، مانعی نداشت که بگویم توسعه را نمی‌خواهیم، ولی چنین پرسشی از ما نشده است. ما نیز از خود نپرسیده‌ایم که توسعه را می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم. مگر کسی راه دیگری سراغ دارد؟ و اگر راه دیگری نیست، انتخاب و اختیار چه معنی دارد؟ درست است که تاریخ عرصه‌ی امکان‌هاست، اما تا این امکان‌ها در نظر نیایند چگونه مردمان همت خود را صرف محقق ساختن آن‌ها کنند؟»

اگرچه چاره جز توسعه نیست و راهی جز آن پیش روی ما نیست، اما این اجبار تنها شرط تحقق نیست. «برای رسیدن به توسعه، علم و اطلاع از آن و خواستن توسعه شرط است، اما غرب به صرف اطلاع از اصول و قواعد سرمایه‌داری و نظام مصرفی و با آرزوی وضعی که در آن عقیده آزاد باشد... به وضع کنونی نرسیده است.» او با رد نوع نگاه حاکم بر انسان و دنیا که مورد توجه طرفداران توسعه‌ی بومی بود بر این باور است که راه رسیدن غرب به توسعه تغییر در نوع نگاه و نگرش آن‌ها به دنیا نبوده است. این جمله که



«غرب به دنیا رو کرده و آخرت‌اندیشی را از عقاید خود زدوده و راه تصرف در موجودات و اصلاح زندگی را پیش گرفته است. این قول علاوه بر این‌که سطحی است (و به قول سطحی در فلسفه نباید اعتنا کرد)... دو عیب عمده دارد: یکی این‌که در این قول معلوم نیست که غرب این جرئت را از کجا آورد که به دنیا اعتنا کند و آخرت را سبک شمارد. اشکال دیگر این است که در عالم کنونی و در مناطق توسعه‌نیافته نیز تعداد دنیاخواران بی‌اعتنا به عقبی که در درکات انحطاط به سر می‌برند، کم نیست. پدید آمدن تلقی خاص نسبت به عالم و بشر و مبدا عالم را کاری ساده و کوچک نباید گرفت و آن را با دنیاخواهی و بی‌اعتقادی به آخرت که هیچ هنری نیست و هر جاهلی می‌تواند دنیاطلب و بی‌اعتقاد به مبدا و معاد باشد، اشتباه نباید گرفت» در نتیجه تحقق تجدد جز با حصول شرایط آن ممکن نخواهد بود؛ اما شناخت شرایط تحقق تجدد نیز شرایطی دارد «برای تحقق تجدد باید راه آن را شناخت و راه را با آن چه در راه پیدا شده است، نباید یکی دانست.»

در میان جریان‌های فکری موجود درباره‌ی رابطه دین اسلام و توسعه، سه جریان با توسعه موافقت دارند و یک جریان حتی با استفاده از الفاظ توسعه نیز موافق نیست. موافقت دو جریان با توسعه به دلیل سازگار دانستن توسعه با اسلام است و یک جریان فکری نیز از باب گریزناپذیری آن با آن موافق است. جریان‌های فکری که به سازگاری اسلام و توسعه قائل هستند با مبانی و پیش‌فرض‌های کاملاً متفاوتی این سازگاری را توجیه و تبیین می‌کنند. تنها در دل یکی از این جریان‌های فکری اندیشه‌ی توسعه‌ی بومی و الگوهای اسلامی و ایرانی توسعه امکان‌پذیر و معنادار است. ■

منابع در دفتر مجله موجود است.

دو نگاه
در میان جریان‌های فکری موجود درباره‌ی رابطه دین اسلام و توسعه، سه جریان با توسعه موافقت دارند و یک جریان حتی با استفاده از الفاظ توسعه نیز موافق نیست